

نقش طالبان در ساختار قدرت افغانستان و تاثیر آن بر آینده مناسبات ایران و افغانستان

نساء زاهدی^۱، روح الله قاسمیان^۲، ریحانه دهقانی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۹

چکیده: بازگشت مجدد طالبان به قدرت و خروج آمریکا از افغانستان، فرصت‌ها و تهدیدهایی را پیش روی منطقه غرب آسیا قرار داده است. بی تردید شکل‌گیری حکومت ضعیف طالبان در افغانستان، بیش از پیش همسایگان این کشور به ویژه جمهوری اسلامی ایران را بابت مرادفات آینده نگران کرده است. حال سوال مقاله این است که روی کار آمدن طالبان چه تاثیری بر ساختار سیاسی و اجتماعی، داخلی افغانستان و آینده مناسبات با ایران خواهد داشت؟ فرض بر این است که با توجه به شرایط حاکم بر افغانستان پس از بازگشت طالبان، بر اساس اختلافات موجود، آینده مناسبات ایران و افغانستان با چالشهایی در خصوص مسائلی همچون، ژئوپلیتیک، درگیری در مرزهای شرق کشور و ایجاد نا امنی، هیدروژئومونی، قاچاق موادمخدر، مهاجرت و پناهندگی، پایگاه برای تشکیل گروه‌های تروریستی همچون داعش، روبرو خواهد شد. در این مقاله از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بهره برداری شده است. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که، طالبان یک دست و منسجم نیست، زیرا باید طالبان سیاسی را از طالبان ایدئولوژیک تفکیک کرد. آینده مناسبات دو کشور، در بردارنده تهدیدها و فرصتهایی است، تهدیدها بیشتر در حوزه مسائل ناامنی مرزها و مسئله آب و مهاجرت و مواد مخدر و فرصتها در حوزه اقتصاد می‌باشد.

واژگان اصلی: طالبان، ساختار قدرت، قدرتهای بزرگ، ایدئولوژی، کشورهای همجوار.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی - روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

N_zahedi@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه علوم سیاسی - روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای، تهران، ایران

مقدمه

نام طالبان برای اولین بار در اکتبر ۱۹۹۴ در تلکس خبر گزارها مطرح شد. از آن پس پدیده ای نو در صحنه افغانستان توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد. برخی از ناظران، پدیده طالبان را حرکتی اصیل و نقطه تعادلی در اختلافات داخلی افغانستان می دانند، که البته دور از واقعیت به نظر می رسد آنچه از نظر داخلی باعث ظهور طالبان شده، اختلاف میان گروه های جهادی و ناتوانی از استقرار یک دولت فراگیر در صحنه افغانستان است. منش های ستیزه جویی که در قالب های مذهب و قومیت ظهور کرده، باعث اختلافات داخلی شده و به آشوب و درگیری ها دامن می زند. اندیشه سیاسی طالبان ترکیبی از سنت های قبیله ای و برداشت تفسیری از اسلام سلف است که این خود در بین مردم زمینه ساز اختلاف نظر و درگیری می باشد.

از لحاظ ساختار جغرافیایی افغانستان یک کشور محصور در خشکی و فاقد هر گونه محور مواصلاتی از جمله راه آهن و از نظر منابع و ذخایر سوختی نیز جایگاه ویژه ای ندارد. داشتن مرزهای طولانی با دو کشور مهم اسلامی (ایران و پاکستان) که در زمینه های فرهنگی و حتی زبانی با افغانستان وجوه مشترکی دارند. عوامل داخلی که بر امنیت افغانستان تاثیر گذاشته ضعف دولت و ملت سازی است. دولت ضعیف به دلیل فقدان اقتدار مرکزی، که مهمترین ساختار کشور است و ملت ضعیف نیز به دلیل فقدان استحکام ملی و مقدم بودن وفاداری های قومی به جای وفاداریهای ملی است. در این بین قوم پشتون از قدرت و امتیاز خاصی در افغانستان برخوردار است. این قوم اکثریت افغانستان را تشکیل می دهند و مورد حمایت کشور پاکستان هستند. در این میان نباید نقش عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس را از جهت کمک های مالی و منطقه ای نادیده بگیریم. گسترش وهابیت از طریق شبکه مدارس دینی و علمای اهل سنت، هواداران بسیاری برای خود پیدا کرده، از این رو عربستان به عنوان یک بازیگر مهم در صحنه رقابت در افغانستان از تمامی امکانات خود بهره گرفته تا نفوذ ایران را محدود کند، چرا که ایران یکی از بازیگران مهم و تاثیرگذار در تحولات افغانستان است. امنیت ملی ایران به ویژه در شرق کشور با امنیت و ثبات افغانستان دارای پیوندهای انکار ناپذیر است. ایران فقط به سرنوشت افغانستان علاقه مند نیست بلکه ملاحظات امنیتی و دست یابی به منافع خاص را مد نظر دارد.

در کنار این موارد حضور بیش از ۲ میلیون آواره افغانی خود یکی از دلایل مهم و چالش برانگیز بوده. مسئله دیگر حضور و نفوذ کشورهای غربی مانند آمریکا و نیروهای ناتو، است که به بهانه اشغال افغانستان از طرف شوروی و گسترش کمونیست مداخلات خود را شروع کرده و بعد ها به بهانه از بین بردن گروه القاعده و طالبان وارد این کشور شدند. به عقیده بسیاری از صاحب نظران برای جلوگیری از

نفوذ ایران در منطقه و کشور افغانستان، آمریکا از طالبان حمایت می کند، تا با این کار همسایگان ایران را با تنش مواجه کند و این خود باعث فشار بر روی کشور ایران و منطقه خاورمیانه خواهد بود. در کنار این شرایط، عدم تغییر نوع نگاه تبعیض آمیز طالبان به قوم هزاره و شیعیان، این احتمال وجود دارد که در صورت تثبیت جایگاه طالبان در افغانستان، شیعیان در معرض محدودیت ها و محرومیت های گسترده ای قرار گرفته و جان و مال آنها در خطر باشد.

با مطالبی که بیان شد و با بررسی در پژوهش های انجام شده در این خصوص، به طور مستقیم به مباحث تاثیر، ورود طالبان به ساختار داخلی و همینطور آینده مناسبات با ایران اشاره ای نشده، برای نمونه در این مورد منابع زیر هم تولید شده:

مصطفی ساوه درودی در سال ۱۴۰۰ در مقاله ای با عنوان «**ظهور مجدد طالبان و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (تهدید یا فرصت)**»، به قدرت یابی مجدد و سریع طالبان که منجر به ارائه دیدگاه های متفاوتی در محافل سیاسی - امنیتی جهان شده است و به دلیل تاثیرگذاری تصاعدی بر اندیشه قومیتی و ایدئولوژیکی در مناطق شرق کشور، امنیت ملی کشور ایران را با افزایش نامنی و چالش جدی مواجه خواهد کرد، را بیان می کند.

مقاله «**مذاکرات بی سرانجام صلح در افغانستان**» به قلم زهرا محمودی در سال ۱۴۰۰ به رشته تحریر درآمد. هدف این مقاله، بررسی مذاکراتی است که برای ایجاد صلح در کشور افغانستان بوده. البته امضای توافق نامه صلح میان آمریکا و طالبان، ملاحظات جمهوری اسلامی ایران را در پی داشته و اعلام کرده که توافق صلح پایدار در افغانستان تنها با گفتگوی بین الافغانی واقعی و با مشارکت گروه های سیاسی آن کشور از جمله طالبان و در نظر گرفتن ملاحظات کشورهای همسایه به دست خواهد آمد را مطرح کرده است.

سعدالله زارعی در سال ۱۴۰۰ در مقاله ای با عنوان «**آینده پژوهی روابط تهران کابل - ایران افغانستان - درهای باز، درهای بسته**» مطرح می کند که تحولات افغانستان در کنار تهدیدات، فرصت های ویژه ای نیز به همراه داشته است. تاریخ و فرهنگ و آداب و رسوم مشترک بین دو کشور ایران و افغانستان باعث آزادی این کشور از دست استکبار شده، چرا که خروج نیروهای آمریکایی از این کشور را مدیون کشور ایران می داند. هم اکنون طلبان میان دو نیروی همسایه خود یعنی ایران و پاکستان قرار گرفته که ایران را آزادی بخش و پاکستان را اشغالگر می بیند ولی با صراحت نمی تواند آن را مطرح کند. در این مقاله سعی شده این روابط مورد بررسی قرار گیرد.

با پژوهش‌های صورت گرفته می‌توان دریافت که، بروز بی‌ثباتی و ناامنی در پی درگیری‌های احتمالی داخلی، میان طالبان و مردم از یک سو و طالبان و سایر گروه‌های شبه نظامی از سوی دیگر به مهاجرت و پناهندگی مردم افغانستان به کشورهای دیگر منجر خواهد شد. با توجه به مرز گسترده میان جمهوری اسلامی ایران و افغانستان این احتمال وجود دارد که برخی از مردم جنگ زده، ایران را برای سکونت یا محل عبور به مقصد دیگر کشورها انتخاب کنند. این مسئله دارای ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و بهداشتی می‌باشد که نیازمند چاره‌اندیشی سریع است.

مبانی نظری

بررسی تأثیر قدرت سیاسی کشورها یک موضوع مهم در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در جهان امروز است. قدرت سیاسی کشورها، علاوه بر مولفه‌های مختلف تأثیر گذار، بی‌شک تأکیدی ضمنی بر اهمیت توان و قدرت نظامی را نیز شامل می‌شود. در بررسی موضوع نقش طالبان در ساختار قدرت افغانستان و تأثیر آن بر آینده مناسبات ایران و افغانستان، چارچوب نظری خود را بر اساس نظریه نئورئالیسم قرار می‌دهیم.

پس از مرگ هانس یواخیم مورگنتا در جولای ۱۹۸۰، مکتب جدیدی در سیاست بین‌المللی ظهور کرد که نئورئالیسم نام گرفت. از متقدمان نئورئالیسم کنت والتز را میتوان نام برد که در اثرش تحت عنوان «نظریه سیاست بین‌الملل» سعی نمود تا کالبد از هم گسیخته اندیشه‌های رئالیسم سیاسی را سامان داده، آن را به صورت یک نظریه رسمی مطرح سازد. نئورئالیسم بر اهمیت و فایده‌های نسبی تأکید دارد و سعی می‌کند تا آنچه را تحصیل می‌کند در مقایسه با رقیبانش مورد ارزیابی قرار دهد. این در حالی است که نئولیبرالها به فایده‌های مطلق عنایت دارند و بدون توجه به آنچه نصیب دیگران می‌شود، سعی می‌کنند تا مقدار بیشتری از امکانات موجود را به خود اختصاص دهند. (قوام، ۱۳۸۷، ۳۶۱)

در چارچوب نئورئالیست‌ها دولت دسته‌ها به دو مساعی داخلی و مساعی خارجی تقسیم می‌شوند:

۱ - مساعی داخلی: در راستای افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و توسعه استراتژی

هوشمندانه است.

۲ - مساعی خارجی: که به تقویت اتحاد‌های خودی و یا تضعیف اتحاد‌های طرف مقابل می

انجامد. (قوام، ۱۳۸۴، ۸۸)

نئورئالیست‌ها بر این باورند که سیاست بین‌الملل از یک نظامی با ساختار تعریف شده‌ای تشکیل یافته

است و نظامهای گوناگون بین المللی از لحاظ تعداد قدرتهای بزرگ آن و توزیع متفاوت قدرت در میان آنها متمایز می شوند. به عبارت دیگر این تمایز از طریق ساختارهای گوناگون بین المللی صورت می گیرد که طی آن ساختارهای مشروع بین المللی قدرت باعث ایجاد انواع گوناگون رفتارهای بین المللی (ثبات و یا بی ثباتی) می شوند. در حالی که رئالیستهای کلاسیک ریشه قدرت را در طبیعت انسان جستجو میکنند، نئورئالیستها به نبود اقتدار مرکزی در نظام بین الملل اشاره دارند که طی آن انباشت قدرت را برای بقاء به دولتها تحمیل می کند. نئورئالیست تأکید رئالیستهای سستی را صرفاً بر فرد و طبیعت او، روشی تقلیل گرایانه تصیف میکند و نظام بین الملل را عرصه ای میداند که رفتار کلیه دولتها در درون آن شکل می گیرد. نئورئالیسم بر اهمیت و فایده های نسبی تأکید می ورزد و سعی می کند تا آنچه را که تحصیل می کند در مقایسه با رقیبانش مورد ارزیابی قرار دهد. با وجود آنکه نئورئالیست به نوسانات در هدفهای دولتها (تحت تأثیر دگرگونی های سیاست داخلی) اعتقاد دارد، لکن منکر هوسبازی رهبران سیاسی و مبارزات و رقابتهای بوروکراتیک که باعث تغییر در هدفها می شود، نیست. بر خلاف رئالیسم سستی که بهره گیری از زور را یکی از مختصات طبیعی سیاست بین الملل میداند، نئورئالیسم تمایل چندانی به استفاده از زور نشان نمی دهد. نئورئالیستها علاوه بر توجه به تعارضها و ستیزه ها، به همکاریها نیز عنایت دارد. از نظر والتز نظام بین الملل دارای ساختار دقیقاً تعریف شده ای است که در آن مبادی به اصل نظم دهنده، ویژگی واحدهای موجود در نظام و کیفیت توزیع توانایی واحدها توجه داشت. بر این اساس در نظامهای سیاسی داخلی اصل نظم دهنده به صورت سلسله مراتبی می باشد که در آن قدرت بر مبنای صلاحیتهای قضایی و قانونی و نیز فرایندهای سیاسی اعمال می شود. در حالی که در نظام بین الملل رفتار دولتها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم میگردد. بر مبنای این استدلال اصل نظم دهنده نظام بین الملل دولتها را بر آن وامیدارد تا بدون توجه به میزان ظرفیتشان، به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خود یاری عمل کنند. در حقیقت در فرایند جامعه پذیری دولتها می آموزند که ضمن اتکاء به خود و بی اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند. به طور کلی ماهیت نبود اقتدار مرکزی نظام بین الملل به صورت یک اصل نظم دهنده سبب شده تا در طول چندین قرن با وجود دگرگونیهای عظیمی که در ترکیب داخلی دولتها به وقوع پیوسته، همچنان به صورت یک الگو در سیاست بین المللی باقی بماند. از نظر نئورئالیستها تمام دولتهای موجود در نظام بین الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری، در وضعیت مشابهی به سر می برند. بدین ترتیب همین وضعیت (نبود اقتدار مرکزی) باعث تحمیل نظم و روشی به دولتها می شود. از جمله اینکه

همه دولت‌ها باید قبل از هر چیز برای بقای خویش به دنبال حفظ امنیت باشند. مسلماً با وجود آنکه این بازیگران به طور مشابه عمل می‌کنند، ولی از لحاظ تواناییها و قابلیت‌ها با هم فرق دارند؛ زیرا همیشه در نظام بین الملل یک نوع دگرگونی در توزیع قدرت به صورت نامساوی مشاهده می‌شود که با وجود تفاوت در میزان توانایشان برای انجام وظایف، جملگی شبیه به هم عمل می‌نمایند. با این اوصاف توزیع قدرت در نظام بین الملل، مسائل ایدئولوژیک را تحت الشعاع خود قرار میدهد. (قوم، ۱۳۸۷، ۳۳۸-۳۳۳)

از نظر نئورئالیسم دولت‌ها به جای اینکه به همکاری (خصوصاً همکاری‌های امنیتی) به عنوان عاملی جهت تامین منافع دو طرف بنگرند، همیشه در حال مقایسه این مساله هستند که کشورشان در مقایسه با کشوری که با آن همکاری می‌کنند، چقدر بیشتر به دست می‌آورند. فلذا چون دولت‌ها همیشه تلاش می‌کنند منافع و دستاوردهای خود را در محیط بین المللی که سرشار از رقابت، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی است به حداکثر برسانند، بنابراین دستیابی به همکاری‌های به خصوص امنیتی دشوار و حفظ آن دشوارتر خواهد بود.

نئورئالیست‌ها معتقدند این فرضیه‌ها منجر به ایجاد گرایش در دولت‌ها نسبت به اقدامات تجاوزگرانه علیه یکدیگر می‌شود. براساس این دیدگاه امنیت ملی یا ناامنی تا حد زیادی حاصل ساختار نظام بین الملل است. از نظر نویسندگان نئورئالیستی مانند مرشایمر ویژگی سیاست بین الملل ممکن است جنگ‌هایی همیشگی نباشد، اما به هر حال منجر به رقابت امنیتی مداومی خواهد شد که در آن جنگ مانند باران، احتمالی دائمی خواهد بود. بدین ترتیب آشکار می‌شود که مساله امنیت یک مساله سیستمی است که در آن افراد، دولت‌ها و سیستم همگی نقش دارند و عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی همپایه عوامل سیاسی و نظامی حائز اهمیت اند. در این بین نئورئالیسم اصالت و تقدم را به سیستم می‌دهد. از آنجایی که ریشه ناامنی به وجود تهدیدات و آسیب پذیر در برابر آنها بازمی‌گردد لذا برای تامین امنیت می‌توان از دو طریق اقدام کرد: ۱- اتخاذ تدابیری برای کاهش آسیب پذیری خود ۲- تلاش برای از میان برداشتن یا کاهش تهدیدات از طریق برخورد با سرچشمه آنها.

گزینه نخست چون دامنه آن عمدتاً از داخل کشور مورد تهدید فراتر نمی‌رود به عنوان استراتژی امنیت ملی یاد شده و گزینه دوم را چون به تنظیم مناسبات میان دولت‌ها خواه به شکل مستقیم و خواه از طریق ایجاد تغییراتی در شرایط سیستمی موثر بر احساس امنیت دولت‌ها بستگی دارد، استراتژی امنیت بین المللی خوانده اند. (روح الله کنگاوری، روزنامه شرق، ۱۴۰۱)

کاربست نظریه رئالیسم و نئورئالیسم در نقش طالبان در ساختار افغانستان و تاثیر آن بر

مناسبات با ایران

دلیل به کارگیری نظریه نئورئالیسم در خصوص این موضوع مقاله این است که، با متغیرها هماهنگ است. اصول اصلی این نظریه با دسته بندی ساده و کلی راحت تر می تواند موضوع مقاله که همان نقش طالبان در ساختار افغانستان و تاثیر آن بر مناسبات با ایران است، را تحلیل کند. اصول اصلی این دیدگاه در سه اصل زیر خلاصه می شود:

مفروضه دولت محوری: دولت مهمترین بازیگر سیاست بین الملل است.

مفروضه عقلانیت: رفتار بازیگران در سیاست بین الملل از عقلانیت خاصی ناشی میشود که هدفش تامین منافع ملی بر حسب قدرت است. بر اساس این مفروضه کشورها به دقت هزینه و نفع سیاستهای بدیل خود را محاسبه می کنند و سعی در اجرای سیاستی دارند که منافع آنان را به حداکثر برساند.

مفروضه قدرت: دولتها در جستجوی قدرتنند تا ابتدا در رفتار دیگران به میل خود تغییر ایجاد کنند و همچنین منابع لازم را برای ایجاد تغییر به دست آورند. بنابراین قدرت دو ویژگی هدف و وسیله را توأمان با خود دارد. در واقع به قول مورگنتا «سیاست بین الملل همانند همه انواع سیاست، مبارزه برای قدرت است» و منافع ملی بر حسب آن تعیین میشود. (سیف زاده، ۱۳۹۸، ۲۴۹-۲۴۸)

با استفاده از این نظریه می توان تحلیل و ادراک مناسبی از آنچه موجب تغییر اجتماعی می شود را ارائه کرد، اما به نظر می رسد، با توجه به موضوع مقاله (طالبان افغانستان) که صحنه متکثر و دارای بازیگران مختلف و متنوع است، و همچنین نظر به آنکه اساسا نگاه ما در این مقاله بیش از آنکه در سطح ملی باشد، معطوف به بازیگران فراملی است، نیاز به الگویی اختصاصی در این مقاله احساس می شود که بتواند علاوه بر بهره گیری از سه دسته از متغیرهای ذکر شده، سایر متغیرهای اختصاصی در کشور افغانستان را که منجر به ظهور طالبان و ارتباط این گروه با کشورهای همسایه و جامعه بین المللی را در برگیرد.

لذا الگوی اختصاصی تحلیل مقاله در روند بررسی نقش طالبان در ساختار قدرت افغانستان و تاثیر آن بر مناسبات ایران، را به شکل ذیل می توان در نظر گرفت:

(الف) منابع هویتی (نظری، عقیدتی، ریشه، تبارشناسی)

(ب) منابع محیطی که خود شامل دو بخش: (الف) منابع محیطی داخلی و (ب) منابع محیطی

خارجی، اعم از منطقه ای و بین المللی

(ج) منابع قدرتی که این قدرت به دست آمده از کجا نشأت می گیرد

به نظر می‌رسد الگوی فوق می‌تواند زمینه‌های مختلف کنش‌های بازیگران مورد مقاله (طالبان افغانستان) را در برگیرد و ادراک مناسبی از مناسبات آنها و تحلیل رفتار آنها را با خود افغان‌ها و کشورهای همجوار مخصوصاً ایران، ارائه نماید. در منابع هویتی، عقائد که نوع مشارکت سیاسی را شکل می‌دهد، ریشه و تبار هر بازیگر صحنه سیاسی، اجتماعی مورد قرار خواهد گرفت. از طرفی آنچه که در بسیاری از موارد، رفتار سیاسی را شکل می‌دهد، منافع فردی یا حزبی، یا ویژگی‌های اکتسابی افراد یا گروه می‌باشد که در حوزه منابع انگیزشی قابل بررسی است. بدیهی است که در نگاه بلند مدت می‌توان مدعی شد که فرآیندهای ذکر شده تأثیر در مناسبات بین اقوام و گروه‌های افغان دارند. اما این به این معنا نیست که هریک از حوزه‌های فوق قابل تغییر نباشد. کما اینکه پس سقوط طالبان در دور اول ظهور و پیدایش، آنها دوباره توانستند به عرصه قدرت بازگردند و زمام امور کشور افغانستان را به دست بگیرند.

نحوه شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان

علل ظهور و عوامل رشد طالبان

تحولات سیاسی پس از خروج شوروی، ناتوانی رهبران جهادی در برقراری یک دولت فراگیر و گسترش اختلافات میان گروه‌های مختلف جهادی بر ظهور طالبان در داخل جامعه افغانستان اثر گذاشت. در این شرایط آشفته و با استمرار درگیری‌های شدید بین گروه‌های مجاهدین در شهرها و ولایات مختلف، گروهی متشکل از طلبه‌ها در مدارس دینی پاکستان به نام "تحریک اسلامی طالبان" به رهبری ملا محمد عمر مجاهد در سپتامبر ۱۹۹۴ میلادی با هدف "مقابله با شر و فساد و ایجاد یک نظام اسلامی مبتنی بر فقه حنفی" در افغانستان از مرز سپین بولدک ولایت قندهار در جنوب کشور ظهور کرده و به سرعت نفوذ خود را گسترش دادند. اگر بخواهیم عقاید و گرایش‌های دینی جنبش طالبان را بدانیم، باید افکار دینی را که در مدارس دین پاکستان تدریس می‌شود را مد نظر قرار دهیم زیرا طالبان فارغ‌التحصیلان این مدارس هستند. در خصوص اصول افکار طالبان به چند دیدگاه اشاره می‌کنیم:

- ۱- افکار دینی طالبان مبتنی بر شریعت اسلامی و به شیوه خلفای راشدین است.
- ۲- افکار دینی طالبان بر گرفته از آموزه‌های مدرسه‌ی "دیوبندیه" است.
- ۳- افکار دینی طالبان برگرفته از آیین وهابیت است.
- ۴- افکار دینی طالبان از باورهای قومی - قبیله‌ای موسوم به "پشتونوالی" سرچشمه می‌گیرد. به همین علت افکار دینی طالبان آمیزه‌ای از گرایش‌های صوفیانه، خشونت و تصلب اندیشه

های وهابیت، تعالیم مدارس علوم دینی تابع جمعیت العلمای پاکستان نزدیک به وهابیت و باورهای جامعه ی قبیله ای خود آن هاست. طالبان با برداشت های سطحی نسبت به شریعت و اعتقادات قومی - قبیله ای عقاید دینی را با زور به عنوان قانون شریعت اسلامی بر مردم تحمیل کردند. آن ها در این مسیر دچار تناقض شدید شدند ، زیرا مدعی بودند گرایش های جنبش طالبان صوفی گرایانه است، اما در هنگام عمل و اجرا به زور و خشونت متوسل می شدند.

به قدرت رسیدن طالبان

از همان آغاز شکل گیری طالبان، این پیام قابل درک بود که او می خواهد سرزمینی متحد پدید بیاید که حکومت آن براساس تفسیرهای سنت گرایانه و توأم با تعصب از قوانین اسلامی باشد. اگر چه در سراسر کشور تعهد عمیق نسبت به اسلام وجود داشت، اما اغلب مردم رهبران افراطی را تأیید نمی کردند. در زمان حکومت طالبان، کشور افغانستان از حکومت سرزمینی به یک پله پایین تر سقوط کرد و به صورت قومی تقسیم و اداره شد. رژیم طالبان توانست در مدت کوتاهی به طور قاطع بر مردم افغانستان حاکم شود. آنها به سرعت به اجرای تفسیری که از قوانین اسلام و شریعت داشتند پرداختند. آنها به دلیل خشونت علیه زنان و حمایت از گروههای تروریستی بین المللی مانند حمایت از بن لادن و سازمان القاعده، تحت تحریم سازمانهای بین المللی قرار گرفتند. (حسین خانی، ۱۳۹۰، ۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵) می توان گفت که دلیل ضعف طالبان در یک دست نبودن و منسجم نبودن آن هاست، چرا که باید طالبان سیاسی را از طالبان ایدئولوژیک تفکیک کرد . بسیار مهم است که درباره طالبان با چه پیش فرضی قضاوت کنیم. طالبان یک جنبش اسلامی رادیکال مسلح پشتون بود که در نتیجه تحولات سیاسی - نظامی بنیادگرای اسلامی تبدیل شده است که داعیه کسب و اداره قدرت سیاسی را بر اساس باور ها و برداشت های اسلامی خود را دارند.

این نوع بنیاد گرایی نوین بیش از آن که به دنبال کسب قدرت سیاسی باشند، به دنبال اجرا و تطبیق باور ها و آرمان های اصلاح طلبانه خود در میان مردم و یا به عبارتی دیگر به دنبال اصلاح جامعه بر اساس الگو های معرفتی خاص خود از " نص " یا متون دینی هستند، در صورتی که طالبان سیاسی بر اساس استانداردهای معرفتی خود، از ارزشهای اسلامی، حمایت می کنند. طالبان با تجارب سیاسی که اندوخته و حساسیت هایی که درک کرده اند، پس از موفقیت روند صلح در جهت جامعه پذیری و درک حساسیت های اجتماعی - فرهنگی جامعه جدید، به دنبال حفظ و تداوم قدرت سیاسی در افغانستان می باشد. این مهم زمانی میسر می شود که فساد اداری و اخلاقی، اختلاس، غصب زمینهای

شخصی و دولتی، سوء استفاده گسترده از قدرت و تبعیض و بی عدالتی آشکار جایی نداشته باشد.

هویت و جایگاه اجتماعی زنان در افغانستان

دراغانستان کنونی به دلیل معضلات گوناگون و گسترده ای مانند سنت زدگی و سنت گرایی، فقر، فقدان و یا بی کیفیت بودن آموزش و پرورش و خیلی چیزهای دیگر، اکثر زن ها به درجه ای از خود شناسی و خود باوری نمی رسند که بتوانند مشکلات شان را در اجتماع حل کنند. درست است که شماری از افغان ها دچار بحران هویت و حتی افسردگی هستند. برای بهتر ساختن موقعیت اجتماعی زنان پیش از هر چیز دیگر، افغانستان به نهادهای مسئول نیاز دارد که از یک طرف ظرفیت برای برنامه ریزی دقیق فعالیت های ضد تبعیض را داشته باشند، و از طرف دیگر در راستای تبدیل آگاهی به ارزشهای نهادینه اجتماعی تلاش کنند. در قدم بعدی آموزش و پرورش برای زنان و مردان بسیار مهم است. این آموزش صرفاً برای یک گروه مناسب نمی باشد و هر دو گروه باید از حقوق خود و حقوق طرف مقابل آشنایی پیدا کند. (افشار، ۱۳۹۸، ۹۵-۹۴-۹۳)

نگاه طالبان نسبت به زنان همان نگاه سستی پشتون ها و اکثر جامعه سستی و روستایی افغانستان است که به عنوان قوانین شریعت اسلامی می خواستند اجرا نمایند و به این دلیل بود که در مرحله اول و همچنین تا زمانی که طالبان به شهرهای بزرگ مثل کابل و هرات و مزار نرسیده بودند نه تنها مخالفتی وجود نداشت بلکه از طریق اکثر مردم حمایت هم می شدند و این همان چیزی بود که جامعه روستایی افغانستان چه پشتون و چه غیر از آن می خواستند و شاید به همین دلیل طرفداری می کردند. مشکل زمانی پیش آمد که طالبان می خواستند شهرهای بزرگ را هم با این ایده و افکار اداره کنند. (صفری، ۱۳۹۵، ۱۳۱)

اصولاً در نگاه طالبان، اعطای آزادی به زن به رواج فساد و فحشا در جامعه منجر خواهد شد، از این رو ایشان محدودیتهای شدیدی برای زنان و دختران در عرصه اجتماعی، علمی و کاری قرار دادند. در سال ۱۹۷۶ هفتاد درصد معلمان و شاغلان در ادارات کابل را زنان تشکیل می دادند، اما با قدرت گرفتن طالبان، زنان دیگر حق کار و تحصیل نداشتند و باید در خانه می ماندند و اگر قصد ترک منزل را داشتند، باید همراه مردانشان می بودند. (کریمی حاجی خادمی، ۱۳۹۲، ۷۵-۷۴)

نقش طالبان افغانستان در جرائم سازمان یافته و حمایت آنها از تروریسم

اسامه بن لادن میلیاردر سعودی یک "شبکه تروریستی بین المللی" به نام "القاعده" سازماندهی کرد. بن لادن هنگام برنامه ریزی و هدایت اقدامات تروریستی بین المللی القاعده از طالبان پشتیبانی مالی

می‌کرد. در دسامبر ۲۰۰۰، شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم گرفت که رژیم طالبان را به این دلیل که مناطق تحت کنترل خود را در افغانستان برای آموزش تروریست‌های بین‌المللی استفاده می‌کند و بن‌لادن، رهبر القاعده را پناه می‌دهد، مجازات کند. از سویی دیگر جرائم سازمان یافته، نقش مهم بی‌ثبات کننده ای، در افغانستان ایفا کرده است. هنگامی که نیروهای ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ به دلیل حملات ۱۱ سپتامبر به افغانستان وارد شدند، تعداد کمی از برنامه ریزان نظامی، سیاست گذاران و تحلیل گران اطلاعات، همواره تصور می‌کردند که جرائم سازمان یافته- و به ویژه تجارت هروئین- و اختلافات، به طور چشمگیری در افغانستان تشدید، طولانی و تغییر شکل یابد. گسترش جرم سازمان یافته در هر دو طرف مرز افغانستان- پاکستان و در میان جناح های شورشی، نیازمند یک استراتژی جامع در محیط هایی می باشد که برای تقویت امنیت، توسعه و حاکمیت قانون به طور همزمان روی دهد. به نظر می رسد که طالبان ویژگی های بیشتر یک گروه مافیای جنایتکار را داراست که با افزایش ارزش زنجیره تجارت تریاک، به تمرکز بر پالایش و صادرات مواد مخدر و گسترش فعالیت های آن، به تصاحب گسترده راکت و تسلیحات نظامی دارد. حفاظت و مالیات تجارت تریاک کمک کرد که منابع مالی فعالیت طالبان را احیا کند و در درگیری در جنوب افغانستان را تشدید و هر دو ستیزه جویان و بازیگران دولتی فاسد، ثروت قابل توجه و دسترسی به مواد منفجره و سلاح را افزایش دهد. آدم ربایی، حمله به کاروان آذوقه و ارتقاء راکت های محافظتی، همچنین به طور چشمگیری، افزایش هزینه های امنیتی و سایر هزینه های ائتلاف را افزایش داده است. (افشار، ۱۳۹۸، ۲۵۳-۲۵۴)

مناطق کشتزاری مواد مخدر افغانستان تحت حمایت طالبان و نظامیان خارجی

افغانستان بزرگترین کشتزارهای مواد مخدر را دارد، که بیشتر در دو نوع منطقه قرار دارند. بخش اول کشتزارها در مناطق تحت کنترل طالبان است. طالبان پس از حضور آمریکا مجوز کشت این مواد افیونی را صادر و از آن جهت تامین نیازهای خود حمایت کرده و حتی به کشاورزان به صورت مستقیم و غیر مستقیم وام داده و می دهد. بخش دیگر کشتزارها در مناطق جنگی و یا ناطق تحت کنترل نظامیان خارجی است، مناطقی که دولت در آن یا تسلط نداشته یا جرات پرده برداری از رویدادهای تلخ آن را ندارد. شرایط کشت در هر دو منطقه فرق چندانی با هم ندارند چرا که در تمام مناطق بیشتر گروه مافیای خارجی، تروریست ها و نظامیان خارجی بوده و راههای خروج و انتقال فرآورده های آن به خارج از کشور نیز چند راه مشخص است. انتقال مواد مخدر از طریق کشورهای حاشیه خلیج فارس به بخش

هایی از اروپا، انتقال آرام مواد مخدر از طریق پاکستان به کشورهای هند و کشورهای همسایه آن، انتقال هوایی مواد مخدر به بخش هایی از اروپا و آمریکا از فرودگاههای نظامی نظامیان خارجی در ولایت‌های مختلف افغانستان، راه های رسمی و شناخته شده ای هستند که با حمایت آمریکا ایجاد و توسط گروه های مافیایی این انتقال صورت می گیرد. (افشار، ۱۳۹۸، ۲۲۸-۲۲۹)

حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گروه القاعده که توسط طالبان حمایت می شد به مرکز تجارت جهانی در نیویورک حمله کرد. در پی این حمله، دولت ایالات متحده به سرعت خواستار تسلیم اسامه بن لادن و سایر رهبران القاعده به منظور محاکمه آنان شد. اما هنگامی که معلوم شد طالبان به حمایت از بن لادن ادامه می دهد، آمریکا اعلام کرد علیه هر کشوری که دولتش تروریست های بین المللی را حمایت کند، وارد جنگ خواهد شد. بنا براین از هفتم اکتبر ۲۰۰۱، آمریکا و نیروهای ائتلاف ناتو به افغانستان حمله کرده و بمباران پایگاه های نظامی و مخفیگاه های القاعده و طالبان را آغاز کردند. در پایان سال ۲۰۰۱ حکومت طالبان از قدرت خلع گردید. (حسین خانی، ۱۳۹۰، ۲۱۷)

ظهور دوباره طالبان و دلایل حمایت آمریکا از آن

طالبان به رهبری ملا عمر پس از مدتی در سال ۲۰۰۳ دوباره سازماندهی شدند و جنگ چریکی را علیه دولت مرکزی افغانستان و نیروهای پشتیبانی امنیت بین المللی (آیساف)، که متشکل از ایالات متحده آمریکا و اکثریت کشورهای ناتو بود، آغاز کردند. این گروه با بمب گذاری‌ها در جاده‌ها، کمین و حملات چریکی در مناطق روستایی و همچنین انفجارهای انتحاری در شهرها از سال ۲۰۰۶ کنترل مناطق مختلف افغانستان را مجدداً تصرف کردند. نیروهای ائتلاف بین المللی مجبور شدند تعداد نیروهای خود را در برابر طالبان افزایش دهند. درگیری‌ها در این کشور ادامه داشته، طالبان به فعالیت‌های تروریستی خود ادامه دادند. (سلحشور، اخبار تحلیلی، ۲۰۲۰)

ایالات متحده آمریکا از طریق حمایت های اولیه ای که از گروه طالبان به عمل آورد، در صدد بود تا به شماری از اهداف سیاسی و اقتصادی در این منطقه دست یابد. مهمترین این اهداف عبارتند از:

الف) دستیابی به ذخایر و منابع آسیای مرکزی

ب) دسترسی به منابع و ذخایر اقتصادی آسیای مرکزی

ج) کشف ذخایر عظیم گاز طبیعی در ترکمنستان و نفت خام در قزاقستان (جلالی، ۱۳۸۹، ۹)

خروج آمریکا از افغانستان

خروج آمریکا از افغانستان، پس از به قدرت رسیدن طالبان و سقوط حکومت این کشور در سال ۲۰۲۱ اتفاق افتاد. در این خصوص چند دلیل را مطرح می‌کنیم:

دلیل اولی که باید به آن توجه کرد مسئله خروج، قدمتی به اندازه اشغال افغانستان توسط آمریکا دارد. در واقع، بعد از حمله آمریکا به افغانستان، یکی از مسائل مهم سیاست داخلی آمریکا کاهش حضور یا خروج نیروهای نظامی این کشور از افغانستان بود؛ گفتگوها میان آمریکا و طالبان سرانجام در فوریه ۲۰۲۰ به امضای موافقت‌نامه صلح میان دو طرف انجامید. این موافقت‌نامه، در بردارنده عناصری چون خروج نیروهای آمریکا از افغانستان، آزاد کردن زندانیان توسط طالبان و دولت افغانستان و برگزاری گفتگو میان طالبان و دولت بود.

دلیل دوم پایان دادن به دور باطل پرهزینه، برای آمریکا بود. بدین معنی که این کشور در ۲۰ سال گذشته درگیر دور باطل افزایش و کاهش حضور نیروها در افغانستان بوده است. این فرایند سبب شکل‌گیری وضع موجود شکننده‌ای برای آمریکا شده بود.

دلیل سوم اینکه آمریکا تمرکز خود از افغانستان را به سوی تمرکز بر موضوع صرف تروریسم در قالب داعش و القاعده تغییر داده است. آمریکا امیدوار است از طریق حضور در کشورهای پیرامون، عملیات اطلاعاتی و نظامی را در خاک افغانستان انجام دهد. در این راستا آمریکا از پاکستان درخواست تأسیس پایگاه نظامی کرده است.

دلیل چهارم اینکه مقامات آمریکایی به این ادراک رسیده‌اند که شاید قدرت‌گیری طالبان بیش از آنکه بتواند برای آمریکا چالش باشد برای کشورهای همسایه چون چین، روسیه و ایران چالش باشد. این ارزیابی غیرواقع‌بینانه نیست. نگاهی به مواضع اخیر روسیه درباره خطر افراط‌گرایی دینی در آسیای مرکزی و انجام مانورهای نظامی مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و حتی چین گویای این واقعیت است. دلیل پایانی رسیدن به این ارزیابی توسط آمریکا بود که اولاً ملت‌سازی در افغانستان امکان‌پذیر نیست و ثانیاً طالبان بخشی از جامعه افغانستان است. (خبرگزاری ایسنا، ۳ شهریور ۱۴۰۰)

بررسی مناسبات آینده ایران و افغانستان در دوره طالبان

نقش بازیگران منطقه‌ای در فرایند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان

پاکستان، ایران و هند هر سه کشور به دلیل داشتن مرزهای مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیر گذار در

تحولات افغانستان به شمار می روند. بازیگران بحران افغانستان را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) بازیگران داخلی یا گروه های سیاسی و نظامی افغانستان

ب) بازیگران منطقه ای یا شش کشور همسایه افغانستان

ج) بازیگران فرامنطقه ای یعنی روسیه، آمریکا و سازمان ملل (اقا جری-کریمی، ۱۳۹۴، ۵-۴)

تاثیر سیاست های ایران در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف و سیاست های ایران در افغانستان را می توان به دو بخش سیاست اعلامی و سیاست

اعمالی تقسیم کرد:

الف) سیاست اعلامی

۱- تصمیم گیری در مورد آینده افغانستان باید به وسیله خود مردم افغانستان صورت گیرد. این همان اصلی است که در حقوق بین الملل به (اصل حق تعیین سرنوشت) معروف است.

۲- کشورهای خارجی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله کنند. در حقوق بین الملل این اصل همان (اصل عدم مداخله در امور دیگران) است.

۳- هر حکومتی در افغانستان بایستی فراگیر بوده و کلبه گروههای قومی و مذهبی این کشور را شامل شود. این اصل را اصطلاحاً (مداخله سازنده) نامیده می شود.

ب) سیاست اعمالی

۱- اصل ژئوپلیتیک: طبق این اصل، افغانستان، کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و

صرف نظر از ماهیت سیاست و حکومت در این کشور، ایران ناچار است با دولت حاکم کنار بیاید.

۲- اصل ژئوکالچر: طبق این اصل، ایران تلاش و سعی نموده تا گروه هایی را که نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی، و مذهبی با ایران دارند را تشویق نماید تا در آینده سیاست و حکومت در افغانستان جایگاه شایسته ای داشته باشند.

۳- اصل ژئواکونومیک: طبق این اصل ایران تلاش داشت مانع از رخنه و نفوذ قدرتهای متخاصم در افغانستان شود. ضمن اینکه با گسترش دامنه نفوذ ایران در افغانستان، محور حوزه تمدنی فارس زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) به عنوان یک محور استراتژیک تحقق پیدا می کرد.

۴- اصل ژئواستراتژیک: افغانستان از قابلیت های اقتصادی مهمی برخوردار است و دامنه حضور و نفوذ ایران در افغانستان می توانست زمینه را برای بهره برداری مطلوب از توانایی ها و ظرفیت های اقتصادی این کشور فراهم سازد. این امر به ویژه از جهت ایجاد یک افغانستان برخوردار از رفاه نسبی

مطرح می نماید تا مشکلات آن سرزمین، مردم را به سوی ایران گسیل ندارد.

برقراری موازنه قدرت و جلوگیری از حذف گروه های فارسی زبان از صحنه سیاسی افغانستان و نیز حضور موثر گروه های فارس زبان و شیعه مذهب در ساختار سیاسی افغانستان، نتیجه دو عامل فوق، توسعه نفوذ ایران در افغانستان است. (آقاجری، کریمی، ۱۳۹۴، ۱۵-۱۴)

نقش جمهوری اسلامی ایران در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن

با روی کار آمدن طالبان در افغانستان، سیاست خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شد. در این مقطع، از بحران افغانستان، هرچند ایران نقش فعالی ایفا کرد، اما در مقابل نقش پاکستان چندان کار ساز نبود. پاکستان نگران این بود که ایران و ترکیه روابط تجاری خود را با آسیای مرکزی توسعه دهند و در آینده، ایران به مسیری مهم برای تجارت آسیای مرکزی به اقیانوس هند از طریق بندرعباس تبدیل شود و بدین ترتیب رقیب بندر کراچی پاکستان گردد. در این مقطع، ایران حامی اصلی نیروهای مخالف طالبان و شمال محسوب می شد. بالاخره سقوط طالبان موجب ایجاد فرصت های جدیدی برای ایران در افغانستان شد و یکی از مهمترین تهدیدات امنیتی ایران در همسایگی آن حذف شد. پس از سقوط طالبان، ایران با شرکت در نشست های سازمان ملل در ژنو، بن و لویی جرگه اضطراری، به نقش فعال تر خود ادامه داد. ایران با تشویق گروه های افغان برای همکاری با سازمان ملل و نماینده ویژه دبیرکل و همچنین تشویق فرماندهان محلی برای ایفای نقش در سطح ملی و تقویت روابط آنان با دولت مرکزی، از روند نوین تحولات دولت سازی افغانستان پشتیبانی کرد. علاوه بر آن، ایران در باز سازی افغانستان مشارکت نسبتاً فعالی داشته و در کمک به زیر ساختها و حوزه فرهنگ و موضوع مهاجران کمک های شایانی کرده (آقاجری، کریمی، ۱۳۹۴، ۱۶-۱۵)

ابعاد سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان

یکی از ابعاد سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، مشارکت در بازسازی این کشور بوده است. افغانستان به واسطه حضور نیروهای بیگانه طی دو دهه گذشته و نیز مشکلات داخلی، فرصتی برای توسعه نداشت، ولی امروزه در پرتو تحولات نوین جهان، توجه به نوسازی افغانستان ضرورت دارد. حمایت از برنامه های دولت جدید افغانستان، از اهداف بنیادین جمهوری اسلامی ایران برای کمک به باز سازی افغانستان است. فرصت پیش آمده برای ملت افغانستان بسیار مهم است و برای جامعه جهانی در خور توجه است. ایران نیز در صدد است، در این کار بزرگ به خوبی ایفای نقش کند.

به طور کلی، سیاست های راهبردی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، بر شش اصل استوار است: صلح و ثبات، تامین ارضی، حکومت متعادل، موازنه قدرت بین گروه های قومی، روابط دوستانه و همکاری های اقتصادی. (آقاجری، کریمی، ۱۳۹۴، ۱۶-۱۵)

هیدروژمونی

یکی دیگر از موارد بسیار مهم در مورد مسائل ایران و افغانستان، مسئله منابع آبی مشترک (هیدروژمونی) بین دو کشور می باشد که دست خوش سیر تحولات سیاسی و تقسیم بندی شده و ایران در این مورد متضرر شده و با کشور افغانستان به مشکلاتی برخورد کرده است. این منابع آبی و رودخانه برای کشور ایران بسیار مهم و حیاتی است. هیدروژمونی به تسلط بر حوضه رودخانه ها از طریق استراتژی های کنترل منابع آب مانند جذب منابع، یکپارچه سازی و مهار، اطلاق می شود. نتیجه رقابت معمولاً به نفع کشور بالادست رودخانه است. ضمن اینکه هیدروژمونی ها به دو شکل مثبت و منفی قدرت رهبری دارند که می تواند منجر به همکاری و تعامل و یا درگیری و تنش در حوضه رودخانه های بین المللی شود. (وریج کاظمی، ۱۴۰۱)

منابع آبی مشترک افغانستان و ایران

الف) رودخانه-هیرمند (ب) رودخانه-هریرود (ج) فراه رود - هاروت رود - خاشرود

افغانستان به عنوان کشور بالادست رودخانه ها، معتقد است که این حق آن است که با ایجاد سد و کانال، بهره برداری لازم را از آب های سطحی انجام دهد کما اینکه در طی چند سال گذشته گزارش هایی از تلاش های این کشور برای ساخت سدهای کوچک و بزرگ بر رودخانه های مرزی و انشعابات آنان منتشر شد و زمینه برای تیرگی روابط با همسایگان مهیا گردید. اما آنچه که مشخص است افغانستان تحت حاکمیت طالبان در سال های پیش رو با توجه به کاهش سطح آب رودخانه ها به دلیل تغییرات اقلیمی، برای اجرای سیاست هیدروژمونی تلاش خواهد کرد تا کشورهای همجوار را با رفتارهای سیاسی رهبران افغانستان همراه نماید. نتایج نشان می دهد که رود هیرمند تنها منبع تامین کننده آب سیستان است. حجم کم آورد رودخانه موجب شده که مردم به دلیل وابستگی مستقیم و غیر مستقیم به هیرمند شغل و درآمد خود را از دست بدهند. مهاجرت گسترده از منطقه سیستان، از بین رفتن اقتصاد محلی و تغییر شیوه زندگی مردم ساکن دشت سیستان از پیامدهای این مسئله باعث ایجاد بحران های زیست محیطی و انسانی شده است. این امر می تواند تا حد زیادی فشار جدی بر توان اقتصادی- سیاسی کشورهای مصرف کننده آب برجاگذارد، نظیر مهاجرت ساکنان شرق و جنوب شرق ایران و

خالی شدن فضای گسترده که زمینه را برای تنش و تغییرات مرزی آماده می‌سازد. افغانستان با پلورالیسم رهبری و سوء مدیریت مواجه است، تفاهم و تعامل با افغانستان را بر سر توزیع آب پیچیده خواهد کرد و شرایط را برای تمایلات سلطه‌گرایانه آبی هموارتر می‌کند و وضعیت قرمز را برای کشورهای پایین دست رودخانه‌ها به وجود می‌آورد.

راهکار برای برون رفت ایران از هیدروهمون افغانستان

بنیان‌های زیستی شرق و جنوب شرق ایران در گرو مدیریت آب افغانستان هست و هرگونه تخلف فراقانونی در تسهیم آب، تبعات جبران‌ناپذیری بر ایران وارد خواهد ساخت. لذا به طور خلاصه راهکارهایی برای توانمندسازی ایران در زمینه تامین نیازهای آبی به عنوان استراتژی ضد همون آب پیشنهاد می‌شود:

الف) مدیریت هوشمند منابع آب، بکارگیری پدافند غیرعامل، استفاده از افراد متخصص در بخش‌های مختلف تولیدی-خدماتی در جهت مدیریت خسارات و بحران‌ها؛

ب) پیاده سازی طرح‌های آمایش سرزمین، استفاده از روش‌های جدید آبخیزداری در نواحی خشک و بیابانی، توسعه زیرساخت‌های فاضلاب‌های شهری-روستایی-کشاورزی؛

ج) ایجاد و ارتقاء کشاورزی مدرن با استفاده از شیوه‌های کم آبیاری، تغییر الگوی کشت محصولات کشاورزی، کشت محصولات کم‌مصرف؛

د) ایجاد کانال در مسیر سیلاب‌های فصلی، ساخت و توسعه مخازن بزرگ آبی در مسیر کانال‌های آب، و مدیریت آبخوان‌ها. (وریچ کاظمی، ۱۴۰۱)

با توجه به ویژگی‌های خاص منطقه از جمله وابستگی کامل منطقه سیستان به منابع آب‌های مرزی، و نیز تبخیر قابل ملاحظه سالانه منطقه، در خصوص روش‌های کاهش آن، احداث سازه‌های ذخیره آب، تغییر روش‌های زراعی، ایجاد رشته‌های دانشگاهی و جایگزینی مدیریت خطر پذیری به جای مدیریت بحران، راه‌های مناسبی است که می‌توان از آن برای کاهش این آسیب‌ها استفاده کرد.

تحدید حوزه نفوذ ایران در منطقه

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران جلوگیری از نفوذ و نقش‌آفرینی ایران در افغانستان، هدف واقعی آمریکا در حمایت از طالبان بوده است. سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران، به

این گونه بوده است که کشورهای همسایه ایران یا باید روابط پرتنش و متشنجی با ایران داشته باشند یا در پیمانهای سیاسی- اقتصادی- نظامی تحت نفوذ آمریکا عضویت یابند. جریان طالبان و رشد آن در افغانستان نیز در همین راستا، مورد توجه آمریکا و وابستگان منطقه ای آن قرار گرفت. آمریکا با آگاهی از تعارضات سیاسی- ایدئولوژیک اساسی میان ایران و طالبان درصدد برآمد تا در راستای سیاست مهار ایران، به حمایت از این گروه بپردازد. (جلالی، ۱۳۸۹، ۱۰)

ملاحظات راهبردی جمهوری اسلامی ایران و فعالیت های تروریستی در ایران

در نگاه کلی می توان گفت که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان، تحت هر شرایطی که شکل بگیرد، بر امنیت ملی ایران تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر جای خواهد گذاشت. علت آن است که افغانستان در حوزه فرهنگی-تمدنی ایران قرار دارد و دو کشور مرزهای طولانی باهم دارند. مرزهایی که به دلیل ویژگیهای جغرافیایی حفاظت از آنها دشوار و با هزینه های بسیار سنگینی هم به طور کامل عملی نخواهد شد.

اولین و مهمترین فرصت ناشی از روند دولت سازی را در افغانستان برای ایران، حذف تهدید گروه طالبان یا حداقل تضعیف شدید آن است. **دومین** فرصت دولت سازی نوین افغانستان برای ایران، افزایش امنیت مرزهای شرقی کشور، به عنوان یکی از ناامن ترین مرزهای ایران، طی چند دهه گذشته بوده. **سومین** فرصت ناشی از دولت سازی در افغانستان برای ایران، افزایش نسبی ثبات سیاسی در افغانستان، در نتیجه شکل گیری اقتدار مرکزی و کاهش بی نظمی و هرج و مرج داخلی در این کشور است. ثبات در افغانستان تاثیر مستقیم بر امنیت و ثبات در ایران خواهد داشت و بی ثباتی به زیان ثبات و امنیت منطقه منجر می شود. نکته دیگر فرصت های ناشی از بازسازی افغانستان برای ایران و مشارکت توسعه اقتصادی این کشور است. (آقاجری، کریمی، ۱۳۹۴، ۱۸-۱۷)

اقدامات تروریستی علیه اهداف ایرانی، در شرایط، حاضر، تهدیدی جدی علیه امنیت منطقه جنوب شرق ایران محسوب می شود. چرا که؛ اولاً منبع تغذیه فکری و عملیاتی تروریست ها از خارج و به طور خاص از پاکستان بوده است. در این میان تروریست ها پس از اقدامات خود، سعی در خروج از ایران از طریق مرزهای پاکستان داشته اند. ثانياً تداوم و تکرار این گونه وقایع سبب کاهش اعتماد ساکنان منطقه جنوب شرق کشور به دولت ایران می شود. (طالبی آرانی، ۱۳۸۶، ۱۲)

فرصت های حضور طالبان برای ایران

ظهور طالبان در افغانستان در عین تهدید می تواند فرصت هایی را نیز برای ایران فراهم سازد. با این تفاوت که وزنه فرصتها در مقام مقایسه با تهدید بسیار کمتر خواهد بود. روابط گذشته ایران با طالبان که در دهه دوم حضور آمریکا در افغانستان شکل گرفت، ناشی از اتفاق نظر دو طرف در دشمنی آمریکا و رژیم اشغالگر قدس با ایران و طالبان بوده است. به هر حال ایران در مقاطعی از ظرفیت های طالبان استفاده کرد و متقابلاً طالبان نیز خدماتی برای ایران داشته است. این سابقه همکاری میتواند به عنوان فرصتی برای ایران باشد تا روابط خود را با قدرت جدید در افغانستان را تحکیم بخشد. در داخل مرزهای ایران، نظام ج.ا.ا. میتواند با نمایشی از تحکیم روابط خود با طالبان تنش های قومی و مذهبی در منطقه شرق را تا حد زیادی کاهش داده و اندیشه تقرب مذاهب را تقویت و توطئه و سوءاستفاده عوامل خارجی و سرویس های بیگانه را برای استفاده از ظرفیت های قوم بلوچ و اهل سنت شرق کاهش دهد. به لحاظ اقتصادی نیز حضور طالبان فرصتی را برای ایران فراهم می سازد تا ایران به دلیل روابط گذشته با طالبان، در اقتصاد افغانستان نقش پررنگ تری را ایفا نماید. مهمترین این اقدام در بازسازی افغانستان جنگ زده و محروم از نیازهای اولیه اقتصادی معطوف به افزایش صدور کالا به خصوص در حوزه کالاهای ساختمانی و همچنین ساخت جاده است که ایران تجربه خوبی در این حوزه ها دارد. ضمن اینکه رونق اقتصادی در این کشور زمینه ساز بازگشت افغان های مهاجر و پناهنده شده و تا حد قابل توجهی منجر به کاهش آسیب های اجتماعی در ایران خواهد شد. (ساوه درودی، ۱۴۰۰، ۱۵-۱۴)

راهبرد تعامل ایران با طالبان و افغانستان جدید

یکی از راهبردهای ایران حمایت از مذاکرات بین الافغانی در افغانستان است و از مذاکره با طالبان نیم نگاهی نیز بر تأثیرگذاری بر رویکرد این گروه در قبال شیعیان هزاره و سایر قومیت های غیرپشتون در افغانستان دارد. جمهوری اسلامی از همان اجلاس بُن در سال ۲۰۰۱ تاکنون، همواره تأکید داشته است که سایر قومیت های افغان بایستی نقشی برابر در آینده قدرت سیاسی این کشور ایفا نمایند تا از این طریق، صلح و ثبات پایدار در افغانستان برقرار شود. بر این اساس، مشارکت طالبان به عنوان جزئی از بافت اجتماعی افغانستان در قدرت به نحوی که منجر به برقراری ثبات نسبی و کاهش حملات تروریستی و نظامی در افغانستان شود، می تواند ضریب امنیت در این کشور را به اندازه قابل توجهی

افزایش دهد. هرچند ایران مخالف نقش انحصاری طالبان در حاکمیت افغانستان است و به هیچ وجه نمیخواهد و نباید اجازه دهد که این گروه یک تاز صحنه حکمرانی همسایه شرقی شود.

اخراج ایالات متحده از افغانستان و منطقه

طالبان شرط مذاکره با آمریکا را خروج نیروهای این کشور از افغانستان به عنوان نیروهای اشغالگر اعلام کرده بود و نیروهای نظامی آمریکا در سال ۲۰۲۱ از افغانستان خارج شدند؛ این مسئله همسو با رویکرد رسمی ایران است و اگر به طور کامل عملیاتی شود، نوعی پیروزی برای محور مقاومت به شمار می‌رود. طالبانی که در سال ۱۹۸۹ با قتل دیپلمات‌های ایرانی به اوج روابط تیره خود با ایران رسید اکنون تلاش دارد به ایران تضمین دهد که در شاکله و سیاست‌هایش دچار تغییر شده است و همین اشتراک هدف در اخراج آمریکا از منطقه یکی از زمینه‌های مهم بهره‌برداری از منافع مشترک با طالبان محسوب می‌شود. البته کشور ایران باید در این باره با احتیاط و هوشیاری وارد عمل شود.

نتیجه‌گیری

راه حل بحران امنیتی در افغانستان و به قدرت رسیدن طالبان، همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. کشور افغانستان باید به محلی برای همکاری‌ها بدل شود، نه رقابت بین اقوام و گروه‌های داخلی و کشورهای خارجی. در این مورد چون قدرت در افغانستان در دست طالبان است نمی‌توان قطعی نظر داد زیرا طالبان یک دست و منسجم نیست، و طالبان سیاسی را از ایدئولوژیک باید تفکیک کرد. طالبان سیاسی خواهان گفتگو و مذاکره و چانه زنی برای کسب قدرت اند؛ اما طالبان ایدئولوژیک اهداف خود را از طریق جنگ و قیام‌های مسلحانه دنبال می‌کنند. آنان انتخابات را رد می‌کنند و بر سازوکارهای سنتی از قبیل انتخاب زعیم دینی و سیاسی برای جامعه مؤمنان از طریق شورای اهل حل و عقد باور دارند. در کنار این موارد عنوان شده مسئله حیاتی حق آبه ایران نیز مهم است که در روابط آینده ایران با کشور افغانستان و گروه طالبان تأثیر گذار خواهد بود. حل و فصل اثرات هیدروهمزومون در حوضه‌های آبی که بین چند کشور مشترک هستند و در آن کشور بالادست انگیزه توسعه یک طرفه رودخانه‌ها را بدون توجه به پیامدهای آن در کشورهای پایین دست دارد، بسیار دشوار خواهد بود. با توجه به اینکه افغانستان با پلورالیسم رهبری و سوء مدیریت مواجه است، تفاهم و تعامل با افغانستان را بر سر توزیع آب پیچیده خواهد کرد و شرایط را برای تمایلات سلطه‌گرایانه آبی هموارتر می‌کند و وضعیت قرمز را

برای کشورهای پایین دست رودخانه‌ها به وجود می‌آورد و در این مورد باید کشور ایران با قدرت دیپلماسی وارد شده و اجازه ضایع شدن این حق طبیعی و مسلم را به کشور مقابل ندهد. البته باید دید که طالبان در این باره چگونه عمل خواهد کرد. با این حساب طالبان نمی‌تواند تأثیر بسزایی در ساختار قدرت در افغانستان داشته باشد، البته این را هم باید مد نظر داشت که این گروه برخاسته از جامعه خود افغانستان است و همچنان باقی خواهد ماند، با این حال نمی‌تواند تأثیر مثبتی بر روند مناسبات در آینده با ایران داشته باشد، چرا که آینده سیاسی و اجتماعی خود همچنان در حاله ای از ابهام بوده و هنوز از سوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته نشده است. در این مورد کشور جمهوری اسلامی ایران بهترین روش روابط سیاسی را نسبت به طالبان و تحولات کشور افغانستان در پیش گرفته، روابط سیاسی اقتصادی همراه با احتیاط متناسب با شرایط پیش آمده می‌باشد.

کتابنامه

- افشار، اسدالله، (۱۳۹۸)، آمریکا- افغانستان - مواد مخدر {سرزمین تجارت و سیاست برای آمریکا}، ج ۱، انتشارات الماس دانش
- آقاجری، محمد جواد. «نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان»، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، ۱۳۹۴، شماره ۳۰، صص ۵۷-۱۰۴
- جلالی، رضا. چالش های فرا روی ناتو در برقراری امنیت در افغانستان، دانشنامه، ۱۳۸۹، شماره ۷۸، صص ۳۹-۶۲
- حسین خانی، الهام. «امنیت افغانستان و مساله قدرت یابی دوباره طالبان، علوم سیاسی»، ۱۳۹۰، شماره ۱۶، صص ۲۴۰-۲۵۰
- حسین خانی، الهام. «رویکرد پاکستان نسبت به طالبان محلی و طالبان افغانستان»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۳۹۱، شماره ۱۹، صص ۱۱۷-۱۴۲
- خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا). «چرا آمریکا از افغانستان خارج شد»، ۱۴۰۱/۲/۱۴۰۰۲۹/۶/۳، (منبع روزنامه روح الله کنگاوری، مجله ویستا، «امنیت ملی از منظر تئوری نئورئالیسم»، شهریور ۱۴۰۱) (منبع روزنامه شرق)
- ساوه درودی، مصطفی. «ظهور مجدد طالبان و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (تهدید یا فرصت)»، مطالعات دولت پژوهی در جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۰، شماره ۳، صص ۱۴۵-۱۷۰
- ساوه درودی، مصطفی. «ظهور مجدد طالبان و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (تهدید یا فرصت)»، مطالعات دولت پژوهی در جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۰، شماره ۳، صص ۱۴۵-۱۷۰
- سلحشور، خلیل، خبرگزاری آنا تولی. «طالبان چگونه پس از ۲۰ سال بر افغانستان مسلط شد؟». ۲۰۲۱/۱۲/۳۰
- سیف زاده، سید حسین، (۱۳۹۸)، سیاست خارجی ایران، انتشارات میزان
- سیف زاده، سید حسین، (۱۳۹۸)، نظریه پردازی در روابط بین الملل مبانی و قالبهای فکری، انتشارات سمت
- صفاری، غلامعلی، (۱۳۹۵)، طالبان، ج ۱، انتشارات موسسه مطالعات اندیشه سازان نور

- طالبی آرائی، روح الله. «رویکرد ایران در قبال تشدید تروریسم در پاکستان و افغانستان»، دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۸۶، صص ۱-۱۶
- فلاحی، علیرضا، (۱۳۸۸)، معماری و مدیریت اردوگاههای پناهندگان و آوارگان، انتشارات موسسه آموزش عالی علمی کاربردی هلال احمر
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۳)، کاربرد نظریه های روابط بین الملل، انتشارات دنیای اقتصاد
- کریمی حاجی خادمی، مازیار، (۱۳۹۲)، طالبان: خاستگاه و مبانی فکری، انتشارات کانون اندیشه جوان
- کریمی حاجی خادمی، مازیار. «تبار شناسی جریانهای تکفیری بررسی موردی جنبش طالبان در افغانستان»، مطالعات بیداری اسلامی، ۱۳۹۵، شماره ۹
- کریمی حاجی خادمی، مازیار. «تبار شناسی جریانهای تکفیری بررسی موردی جنبش طالبان در افغانستان»، مطالعات بیداری اسلامی، ۱۳۹۵، شماره ۹
- والس، کنت، (۱۳۹۷)، نظریه سیاست بین الملل، مترجم: زمانیان، عباس، انتشارات نشرنی
- وریج کاظمی، مریم. «شبکه حقانی ابزار موثر مداخله گران فرامنطقه ای در صحنه عملیاتی افغانستان»، آفاق علوم انسانی، ۱۳۹۹، شماره ۴۴، صص ۷۴-۵۹
- وریج کاظمی، مریم. موسسه مطالعات راهبردی شرق. «تحلیلی بر هیدروژمونی افغانستان».